

سکولاریسم و عرفان

نوشته ی دکتر عباس احمدی

واژه ی «سکولاریسم» (Secularism) برای اولین بار در سال ۱۸۶۴ میلادی توسط یک نفر انگلیسی به نام «جورج جاکوب هالی اوک» (George Jacob Holyoak) (۱۹۰۶ - ۱۸۱۷ میلادی) به کار رفت. او واژه ی «سکولاریسم» را به عنوان «مکتب اصالت این دنیا» در برابر آموزه های کلیسای مسیحی که به عقیده ی او «مکتب اصالت آخرت» بود اختراع کرد. کلمه ی سکولاریسم از ریشه ی «سیکولوم» (saeculum) آمده است که در زبان لاتین به معنای «این دنیای خاکی» است. «سیکولوم» در زبان لاتین درست نقطه ی مقابل آخرت و دنیای پس از مرگ است.

در قرون وسطی در اروپا، پدران کلیسای مسیحی، دنیای خاکی و امور دنیوی را پست می شمردند و همه ی فکر و ذکر آن ها متوجه ی آن دنیا و زندگی پس از مرگ بود. در دوره ی رنسانس یا نوزایی، به عنوان عکس العملی در برابر این مکتب قرون وسطایی، مکتب سکولاریسم به وجود آمد که هدف آن به جای زندگی پس از مرگ در آن دنیا، زندگی پیش از مرگ در این دنیا بود. سکولاریسم به روایت «هالی اوک» بر چهار اصل استوار است:

- ۱- هدف اصلی، سعادت انسان در این دنیا است نه در آن دنیا.
 - ۲- علم و کشفیات علمی راه را برای سعادت بشر در این دنیا هموار می کند.
 - ۳- مساله ی این که آیا خدا، وحی، معجزه، روح، قیامت، بهشت، دوزخ، حور، غلمان، فرشته، شیطان و به طور کلی، آن دنیا وجود دارد یا خیر، مهم نیست. نکته ی اصلی آن است که این دنیا و زندگانی این دنیایی وجود دارد و باید به جای آخرت به دنیا پرداخت.
 - ۴- نهاد کلیسا که به امور اخروی می پردازد از نهاد دولت که به امور دنیوی می پردازد، باید جدا باشد. به جای یک حکومت کلیسایی و تئوکراتیک و مسیحی و دینی باید یک حکومت غیر کلیسایی و غیر تئوکراتیک و غیر مسیحی و غیر دینی به وجود آورد.
- هدف «سکولاریسم» سعادت انسان در این دنیا ی خاکی است. در حالی که هدف کلیسای مسیحی سعادت انسان در آن دنیای آسمانی است. «سکولاریسم» دنیوی و ناسوتی و زمینی است. در حالی که آموزه های کلیسای مسیحی، روحانی و ملکوتی و آسمانی است. سکولاریسم به جسم و دنیا می پردازد، در حالی که مسیحیت به روح و آخرت می پردازد. سکولاریسم جسمانی و دنیوی است، در حالی که مسیحیت، روحانی و اخروی است. سکولاریسم، از آسمان به زمین فرود می آمد. در حالی که مسیحیت از زمین به آسمان فرا می رود.

در ایران، سکولاریسم به عنوان نقطه ی مقابل اسلامگرایی به شمار می رود. این امر تا حدودی درست است و تا حدودی نادرست. همان طور که می دانیم اسلامگرایان هم مانند پیروان پدران کلیسا برای سعادت بشر در آخرت برنامه دارند و هم مانند پیروان «هالی اوک» برای سعادت بشر در این دنیا. سکولاریسم با آموزه های «آن

دنیایی «اسلامگرایی مخالف است، اما در برابر آموزه های «این دنیایی» اسلامگرایی چندان مخالفتی ندارد. سکولاریسم در ایران، علاوه بر اسلامگرایی با مکتب عرفانی عامه ی مردم نیز درگیر است. به خاطر رسوخ دیرینه ی عرفان در فرهنگ ایرانی، سکولاریسم در ایران با حریف قوی پنجه ای روبرو است. از آن جا که دموکراسی و مدرنیسم بر شالوده ی سکولاریسم استوار است، تا زمانی که در ایران، اسلامگرایی و عرفان در برابر سکولاریسم مقاومت می کنند، امید چندان به برقراری دموکراسی و مدرنیسم نیست. هر موفقیتی در این مورد، پیروزی کوتاه مدتی است که دوباره با هجوم نیروهای سنتی، در به همان پاشنه ی قدیم خواهد چرخید. در مورد سکولاریسم و اسلام، مقاله های متعددی نوشته شده است، اما در باره ی سکولاریسم و عرفان، کوشش چندان عمل نیامده است. در این مقاله، به عنوان شروعی برای این کار، مکتب عرفان ایرانی با مکتب سکولاریسم مورد مقایسه قرار گرفته است و نقاط اختلاف و تضاد آن ها به روشنی نشان داده شده است

۱) شالوده ی مکتب عرفان بر دو اصل استوار است: یکی روح و دیگری جسم. روح، مظهر نور است و جسم مظهر ظلمت. خدا از نور و جهان مادی از ظلمت است. خداوند این عالم را از ظلمت آفریده است. «حق تعالی ضد نداشت، پس این عالم را آفرید از ظلمت تا نور او پیدا شود.» (مولوی، فیه مافیه ص ۳۱۲) مولوی می گوید که «سیکولوم» یا این دنیای مادی از ظلمت است و اصالتی ندارد. این یعنی نقطه ی مقابل «سکولاریسم» که اصالت را به «سیکولوم» یا این جهان مادی می دهد.

۲) به عقیده ی مولوی جنگ بین نور و ظلمت از سه دوره تشکیل شده است: در دوره ی اول، روح بشر (=نی) در قلمروی نور خداوندی (= نیستان) زندگی می کرده است. در دوره ی دوم، نی از نیستان جدا شده است و روح بشر در جسم ظلمانی اسیر شده است. در دوره ی سوم، روح بشر از قفس جسم آزاد می شود و نی به نیستان باز می گردد. مولوی به جای آن که به سعادت بشر در این دنیای خاکی بپردازد، تمام فکر و ذکرش، مانند پدران کلیسای مسیحی، بازگشت به آن نیستان ملکوتی و آن جهان آسمانی است. او نیز مانند پدران کلیسای مسیحی در اروپای قرون وسطی، دنیای خاکی و امور دنیوی را پست می شمارد و همه ی هوش و حواس اش متوجه ی آن دنیا و زندگی پس از مرگ است.

۳) به عقیده ی مولوی دنیای مادی، سرابی بیش نیست، زیرا از ظلمت است و باید از آن دوری کرد: «عالم کفی است. این عالم کفی پر خاشاک است... قلب زراندود است. یعنی این دنیا کفک است، قلب است و بی قدر و قیمت است» (مولوی، فیه مافیه، ص ۲۲۵) در حالی که سکولاریسم، دنیای خاکی را اصل می داند و هرگز از آن دوری نمی کند. هدف سکولاریسم، سعادت بشر در این دنیای مادی است. همان دنیای مادی که به گفته ی مولوی سرابی بیش نیست.

۴) به عقیده ی مولوی جسم بشر، بی ارزش است زیرا از ظلمت است و باید آن را پست و خوار دانست. جسم آدمی مانند تپه ای از تپاله ی گاو است که در آن یک انگشتتری پادشاه که همان روح بشر است افتاده باشد: «وجود آدمی بر مثال مزبله ای است چون تل سرگین. این تل سرگین اگر عزیز است، جهت آن است که در او خاتم پادشاه است.» (فیه مافیه، ص ۴۳۴) به عقیده ی مولوی خواهش های جسمانی مانند

خور و خواب و شهوت، اهریمنی است و باید آن‌ها را کشت. «اول مجاهده که در طلب داشتند، قتل نفس و ترک مرادها و شهوات و آن جهاد اکبر است» (مولوی، فیه مافیه، ص ۳۶۷) در حالی که سکولاریسم، جسم بشر را خوار نمی‌شمارد و هدف آن اصالت دادن به جسم در برابر روح است.

۵) عرفان به خصوص عرفان مولوی با علم و فلسفه مخالف است. در حالی که یکی از اصول مهم سکولاریسم استفاده از علم و کشف‌های علمی برای سعادت بشر در روی کره‌ی خاکی است. به عقیده‌ی مولوی علوم جسمانی مانند طب و نجوم و هندسه برای فربه کردن جسم بشر و بهتر کردن جهان مادی است. چون جسم بشر و جهان مادی را از جنس ظلمت می‌داند بنابراین این علوم را هم علوم ظلمانی می‌داند این‌ها علوم «این جهانی» اند، علوم «سکولار» اند.

خرده کاری های علم هندسه	یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همین دنیاستش	ره به هفتم آسمان بر نیستش
این همه، علم بنای آخور است	که عماد بود گاو و اشتر است (مثنوی)

۶) مولوی، در برابر علوم جسمانی و سکولار، علوم روحانی و غیر سکولار مانند «علم عاشقی» و «علم انالحق» و «علم الیقین» را قرار می‌دهد. هدف از این علوم روحانی، نابود کردن جسم ظلمانی است تا روح نورانی از زندان تاریک جسم آزاد شود و مانند ذره‌ای به سراپرده‌ی آفتاب خداوندی برسد. مولوی، چون روح بشر و جهان ملکوتی را از جنس نور می‌داند بنابراین این علوم را هم علوم نورانی می‌داند. این‌ها علوم «آن جهانی» اند، علوم «غیر سکولار» اند

نیست علمی جز «علم عاشقی» مابقی تلبیس ابلیس شقی (مثنوی معنوی)
در این جا نیز، تقابل بین عرفان و سکولاریسم و تقابل بین علوم عاشقی و علوم سکولار به روشنی دیده می‌شود.

۷) البته در برابر مکتب غیرسکولار عرفان، مکتب اغتنام فرصت خیام را داریم که هدف آن مانند سکولاریسم، لذت بردن در این جهان خاکی و در همین عمر کوتاه است. خیام نیز مانند پیروان سکولاریسم، معتقد است که مساله‌ی این که آیا خدا، وحی، معجزه، روح، قیامت، بهشت، دوزخ، حور، غلمان، فرشته، شیطان و به طور کلی، آن دنیا وجود دارد یا ندارد مهم نیست. نکته‌ی اصلی برای خیام آن است که این دنیا و زندگانی این دنیایی وجود دارد و باید به جای آخرت به دنیا پرداخت و از آن لذت برد. از این نظر، خیام یک شاعر سکولار و مولوی یک شاعر ضد سکولار است. حافظ ترکیبی از خیام و مولوی است بنابراین دیوان حافظ آمیزه‌ای از سکولاریسم و ضد سکولاریسم است حافظ در نیمی از غزل‌هایش، شاعری سکولار و در نیمی دیگر شاعری غیر سکولار است.

۸) روی هم رفته، مکتب عرفان ایرانی، از لحاظ نظری، درست نقطه‌ی مقابل سکولاریسم است. از آن جا که یکی از مولفه‌های فرهنگ ایران، عرفان است، بنابراین سکولاریسم در ایران با یک مشکل بزرگ فرهنگی روبروست. می‌دانیم که سکولاریسم، شالوده و پایه‌ی دموکراسی است، بنابراین، تا زمانی که عرفان در برابر سکولاریسم مقاومت می‌کند، امید چندانی به ایجاد دموکراسی به معنای واقعی کلمه در ایران وجود ندارد.

منابع

فیه مافیہ، اثر مولانا جلال الدین محمد بلخی خراسانی، با مقدمه و تصحیح حسین حیدر خانی، چاپ دوم، ۱۳۷۸، انتشارات سنایی، تهران، ایران.

Web Site: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

File: Secularism.vnf